بسم الله الرحمن الرحیم

درس خارج اصول29 /8/1386

بحـث در مفهوم شرط بود عرض کردیم مرحوم آخوند می فرمایند قضیه شرطیه در مواردی که مفهوم ندارد هم استعمال می شود بلا تعقل و این خودش کاشف از این است که موضوع له قضیه شرطیه موضوع له ادوات شرط یا موضوع له هیئت جمله شرطیه معنایی نیست که ملازمه با مفهوم داشته باشد به نظر ما این کلام تامی است البته در خصوص شرط متأخراین مطلب را نمیتوانم عرض کنم بعید نیست در شرط متأخرظهور در مفهوم داشته باشد اگر تقدیم جزا بر شرط نکته خاصی نداشته باشد خیلی وقتها علتی که جزا را بر شرط تقدیم میکنند برای اینست که درمقام بیان موارد جزا است به خاطر این جزا را بر شرط مقدم میدارند و قبلا عرض کردیم که جمله شرطیه انحاء مختلفی دارد گاهی اوقات جمله شرطیه در مقام بیان موارد شرط است یعنی احکامی که بر شرط مترتب است را می خواهد بگوید طرف میاد میگوید ظاهرت امام علیه السلام می فرمایند ان ظاهرت فاعتق رقبة این دال بر این است که تمام وظیفه در فرض اعتاق مفهوم دارد به یک معنایی غیر از این مفهوم که ما قائل هستیم معناش این است که چیز دیگری بر فرض ظهار واجب نیست عتق رقبه تمام تکلیف شماست گاهی اوقات در این مقام نیست در مقام بیان سایر موارد جزاست. سوال میکند که فی أی صورة یجب غلی عتق رقبه؟ میگوید ان ظاهرت فاعتق رقبة اینجا مفهوم دارد که اگر ظهار نشد عتق رقبه واجب نیست چون در مقام بیان موارد جزا است که این همان موردی بود که آقا ضیا تعبیر میکرد که اگر جزا به نحوطبیعت مطلقه باشد طبیعت مطلقه بودن جزا یعنی اینکه در مقام بیان تمام موارد جزا بودن که ما میخواهیم بگوییم اینها به قرائن خاصه این معنا استفاده میشود وگرنه خود ادوات شرط دال بر این نیست که جزا تمام افرادش را بخواهد بیان کند یک صورت دیگری هم احیانا هست که این هم وجود دارد هیچ مانعی هم ندارد در مقام بیان این هست که وقتی شرط تحقق پیدا کرد این حکم بر او متفرق است نه میخواهد همه موارد شرط و احکامی که بر شرط متفرق است آنها را بیان کند نه همه موارد جزا را میگوید اذا کان یوم الجمعه فاغتسل نه میخواهد موارد وجوب غسل یا استحباب را بیان کند که بگوییم در غیر یوم جمعه غسل واجب یا مستحب نیست نه میخواهد همه احکام یوم الجمعه را بیان کند که در روز جمعه غیر غسل چیز دیگری واجب نیست همه این استعمالات عرفی هست و همشون هم منافاتی ندارد با قضیه شرطیه ، قضیه شرطیه در همه این موارد هست ، جامع ملازمه بین شرط و جزاء را میرساند و این ویژگیهایی که هست این ویژگیها خارج از شرط استفاده میشود، این محصّل عرض ما، عرض کردم اگر شرط مؤخّر باشد خیلی وقتها مصداقی از مصادیق اینکه در مقام بیان جزاء هست از آن مصادیق هست که علّت اینکه آن را تقدیم داشتیم به خاطر اینکه چون جزا را، آن هم به شرطی که نکته تقدیمش این باشد که بخواهد موارد جزاء را بیان کند ، اکرم زیداً إن جائک ،کأنّ موارد اکرام زید را میخواهد بیان کند ، میخواهد بگه کی اکرام زید واجب است إن جائک طبیعتا مفهوم پیدا خواهد کرد ، مرحوم صاحب حدائق در مقدمه حدائق ایشان میفرماید که از چندی از روایات استفاده میشود که ائمه معصومین از قرآن مفهوم گیری کردن مفهوم قرآن را رساندن، اگر جمله شرطیه مفهوم نداشته باشد این کلام ائمه معصومین نادرست است ، این کاشف از این است که ظهور جملات شرطیه در مفهوم هست، چهارتا روایت را ایشون ذکر کردن، یک روایت پنجمی هم در کلام آقای خویی هست که امام صادق ع به کلامی از امیر المؤمنین به مفهومش تمسک کردن، حالا ما میخواهیم ببینیم واقعا این ادله دالّ اولاً بر مفهوم هستند یا نیستند؟ ثانیاً این مفهومی که از این جملات ستفاده میشود آیا مستند به وضع إن شرطیه هست یا مستند به یک ویژگیهای خاصی که در این موارد وجود دارد، آیه اولی که محقق بحرانی به آن استدلال میکند روایتی هست از امام صادق ع در تفسیر آیه **بل فعله کبیرهم هذا فاسئلوهم إن کانوا ینطقون**،این روایت میگه **قال والله ما فعله کبیرهم و ما کذب ابراهیم فقیل کیف ذاک قال انما قال فعله کبیرهم هذا إن نطقوه و إن لم ینطقوه فلم یفعل کبیرهم هذا شیئاً** ، میگه این مفهوم ازش استفاده میشود، ، این روایت اولا یک نکته ای را باید متذکّر شد که این دلیل برثبوت مفهوم علی وجه الاطلاق نیست ،چون شرطش متأخّر هست با این مبنایی که شرط متأخّر مفهوم دارد با آن هم سازگار است ، دلیل بر اثبات اینکه علی وجه الاطلاق شرط مفهوم دارد خوب نیست، این یک مرحله .مرحله دوم اساسا ببینیم این دلیل هست یا دلیل نیست؟ این آیه شریفه یک فهمی متعارف افراد و مفسران در موردش دارند ، این فهم غیر از فهمی هست که این روایت به او متعرض هست ،معمولا میگن **بل فعله کبیرهم هذا ففعلوهم إن کانوا ینطقون** ، ففعلوهم إن کانوا ینطقون جمله شرط و جزا قرار میگیرد یعنی اگر اینها حرف میزنند ازشون سوال کنید،ولی این روایت إن کانوا ینطقون را شرط قرار داده برای بل فعله کبیرهم هذا ، یعنی اگر هم حرف میزنند فعله کبیرهم هذا شرط برای او قرار داده شده است، در مورد این شرط یک نکته ای را توجه بفرمایید (إن)شرطیه با (لو) یک فرقی دارد ، إن جمله شرطیه را تأویل به مستقبل میبرد و به آینده تبدیل میکند، إن جاء زیدٌ جاء عمرٌ اگر زید بیاید عمر هم خواهد آمد، هردوتاش آینده هست،هم شرط و هم جزاء آینده است، ولی لو اینطوری نیست لوجاء زیدٌ جاء عمرٌ . اینجا با تفسیری که امام علیه السلام فرموده اند بنابراین روایت این در جایگاه لو به کار رفته است یعنی تاویل به مستقبل نمیبرد شرط و جزا را، إن کانوا ینطقون فعله کبیرهم ، اگر اینها سخنگو بودند بزرگشون انجام داده است در گذشته نه انجام خواهد داد، در قضایای شرطیه اینکه لو باید دال بر انتفاع عند الانتفاع هست این تقریبا مسلم نحویان هست و بعضیها از لو خواستن إن و سایر ادوات شرط را حکمش را استفاده کنند میگن وقتی لو دالّ بر انتفاع عند الانتفاع هست بالملازمه ما میفهمیم که سایر ادوات شرط هم انتفاع عند الانتفاع را میرساند و بعید بین حروف شرط فرق داشته باشد ،اینجا دلالت لو بر انتفاع عند الانتفاع مورد حرف و حدیث قرار گرفته است من این بحث را نمیخواستم طرح کنم ولی ناچارم در آینده طرح کنم حالا یک مقداریش را که متناسب با این آیه هست عرض میکنم بقیه اش برای آینده باشد، اینکه لو چرا دالّ بر انتفاع عند الانتفاع هست یک مبنایی مرحوم آشیخ محمد حسین دارد ، ایشان میگه چون لو بر سر ماضی در آمده است ومفهوم ماضی دارد ،لویی که بر سر ماضی در می آید انتفاع عند الانتفاع ازش استفاده میشود، این تقریب هست که ایشان در کلامشون است،حالا این تقریب چیست بعدا بحث میکنیم، روی این تقریب که دلالت لو بر انتفاع عند الانتفاع مستند بر این هست که ماضی بودن آن مستند هست ، چون لو بر سر ماضی آمده است انتفاع عند الانتفاع را میرساند،این إن هم از این جهت با لو مشترک است این إن هم دقیقا همان معنای لو را دارد ، من بعد توضیح میدهم که ماضی بودن چطور هست که انتفاع عند الانتفاع ازش در میاد ،آقای روحانی اشکال به آشیخ محمد حسین اصفهانی که نه ماضی بودن منافات ندارد ما حالا توضیح میدهیم که چطوری از ماضی بودن در میاد ،این آیه در مقام این است که بگه این دوتا ذی شعور نیستند، اگه این دوتا ذی شعور بودند بزرگشون این کار را کرده بود، یعنی در یک پدیده انسانی وقتی ببینند همه ضرر دیدن ، یکی هست که آن ضرر ندیده است کارد دستش است همه هم مردن بطور طبیعی به گان نسبت میدهد ، میگه اگه آنها ذی شعور بودن در یک جامعه انسانی میگیم آن بزرگه انجام داده است، این اشاره به این است که اینها ذی شعور نیستند، بعد وجدانهاشون را بیدار کند که اینها که ذی شعور نیستند صلاحیت پرستش را ندارند و امثال اینها ، ارتباط دارد یعنی اگر اینها اهل نطق بودن، نطق کنایه از انسان بودن است ، به فاسئلوهم ممکن است ما نزنیم ، اگر اینها سخنگو بودند این بزرگشون این کار را انجام میداد حالا ازشون سوال کنید که واقعا اینجور هست اینجور نیست؟ که در واقع سوال هم یعنی بازخواست کنید ،نکته ای که باید توجه بفرمایید إن نطقوا نمیگه ، إن ینطقوا هم نمیگه ، إن کانوا ینطقون خیلی وقتها در خود فارسی ما وقتی إن را میخواهیم بر ماضی بکار ببریم ، ماضی استمراری بکار ببریم ، اگر سخنگو میبودند این کار را کرده بودند ، تعبیری که ما در ماضی به کار میبریم ماضی استمراری است ، و من تصور میکنم اینکه إن را برسر ماضی استمراری می آوریم همان معنای ماضی بودن خودش را حفظ میکند ممکن نکته ای داشته باشد حالا من نکته اش را درک نکردم ولی یک مشابهتی بین این تعبیر عربی و فارسی دیدم حالا باید این را دقت کرد که این مشابهت آیا در این بحثها هم دخالت دارد یا نه؟علی ایّ تقدیر این روایت میتواند علتی که اینجا إن دالّ بر انتفاع عند الانتفاع همان علتی باشد که لو دلالت میکند، که بحثش را ذکر میکنیم که میتواند لویی که بر سر ماضی در میاد ، ماضی بودن فعل شرط دلیل باشد برای انتفاع عند الانتفاع ،خوب این روایت اول.

روایت دوم :رواتی است که سوال میکند ، صدرش این است ، من خیال میکنم شب یازدهم در منی هستم ،میخواهم کوچ کنمف کی کوچ کنم امام علیه السلام میفرمایند دوازدهم اگر کوچ کنی باید بعدالظهر کنی ،سیزده هم از اول طلوع آفتاب میشود کوچ کرد بعد ادامه اش این هست فإنّ الله عزوجل یقول فمن تعجّل فی یومین فلا إثم علیه کمثل إثم علیه ،آن حالا صدر و ذیلش و ارتباطش از بحث ما خارج است ، روایت این شکلی بیان فرموده است فلو سکت لم یبق احدٌ الّا تعجل لکنّه قال و من تأخّر فلا إثم علیه ، ایشان میشگه که از این روایت استفاده میشود که مفهوم دارد ، فمن تعجل فی یومین فلا إثم علیه مفهومش این است که کلمه لم یتعجل فعلیه الإثم ،چون علیه الإثم هست اگر ذیلش را ذکر نمیکرد همه اشخاص تعجیل میکردند ، اگر جمله مفهوم نداشته باشد **فمن تعجل فی یومین فلا إثم علیه** خوب چرا همه تعجیل میگردند ،این پیداست مفهوم دارد ، جمله بنفسه، بذاته مفهوم دارد ، این قرینه بر خلاف هست که جمله را از مفهوم داری می اندازد، در مورد این آیه چند نکته گفتنی است ، یکی اینکه اساسا اگر در یک جایی که احتمال دارد تعجّل متعین باشد ، بطور طبیعی ممکن است واجب باشد انسان تعجّل کند ممکن واجب باشد تأخّر، تعجّل و تأخّر در منی بعضیها روز 12 حرکت میکنند بعضیها روز 13 به حرکت 12 میگن نفر اول که تعجل ناظر به آن است به حرکت 13 نفر ثانی میگن که تأخر به او ناظر است، **فمن تعجل فی یومین فلا إثم علیه** **ومن تأخّر فلا إثم علیه** اگر احتمال داشته باشد در جایی که هر دو جهتش ممکن است ، یعنی احتمال دارد تعجّل متعیّن باشد در این فضایی که احتمال دارد نشود تأخّر کرد نشود تقدم گرد این احتمالات که ذاتا وجود دارد ، اگر فقط میگفت **فمن تعجل فی یومین فلا إثم علیه** به دلیل اینکه فقط نسبت به تعجل این قضیه را مطرح کرد خوب شما چرا حکم تأخّر را بیان نکردید کناسب این بود که ذکر میکرد که آیا تأخّر گناه دارد یا گناه ندارد؟ چون حکم تأخر را بیان نکرده است این فضا ، فضایی هست که مناسب هست که اختصاص داشته باشد عدم إثم به صورت تعجّل ، فرض کنید شما در جایی هستید نمیدانید ساعت1 باید بریم 2 باید بریم ، میگه هرکس ساعت 1 حرکت کند اشکال ندارد خوب اگر ساعت دو هم بشود حرکت کرد چرا آن را ذکر نکرده است ، عدم ذکر آن ، خودش چه بسا قرینه است که فقط تعجل هست که إثم ندارد، نه اینکه بطور کلی شرط مفهوم دارد ، در این فضایی که مناسب هست اگر صورت دیگه اش هم إثم نداشته باشد آن هم ذکر کند خود این میتواند قرینه باشد ، نکته دوم که نکته مهم تری هم هست نکتهای هست که بسیاری از مفسرین ذکر کردن که اهل جاهلیت دو دسته هستند یک دسته شون تقدم را حالا من عبارت کشاف را میخوانم ، تفسیرهای زیادی آمده،در کشاف، بیضاوی ،فخر رازی و.... عبارت کشاف :**قیل أنّ اهل الجاهلیّه کانوا علی فریقین ،منهم من جعل المتعجّل آثما و منهم من جعل المتأخّر آثما فورد القرآن بنفی المأثم عنهما جمیعاً** این عبارت کشاف است ،اگر این مطلب هم نبود آن مطلب اول را ما میگفتیم اگه این مطلب که باشد واضحتر است ، در جایی که اساسا دوتا دیدگاه وجود دارد ، یک دیدگاه میگه که متعجّل آثم است ، حتما باید تاخیر کرد یک دیدگاه میگه متاخر آثم هست حتما باید تقدیم کرد ، خوب اگر د راینجایی که دو قول وجود دارد نسبت به یک قولش اومد گفت من تعجّل فلا أثم علیه خوب مفهوم فهمیده میشود ،مفهوم به خاطر آن دوتا قولی که در آن اهل جاهلیت مطرح هست ، فرض کنید اگر در یک جایی اختلافی است که نماز را باید دو رکعتی باید خواند یا چهار رکعتی باید خواند ، یک کس دیگه نماز دورکعتی حتما باید چهار رکعتی بخواند دو رکعتی اشکال دارد یکی میگه حتما باید 2 رکعتی بخواند 4 رکعتی اشکال دارد ، امام ع میفرماید اگر 2 رکعتی بخواند اشکال ندارد، اگه 4 رکعتی بخواند چی؟ اگر قرار باشد اشکال نداشتن اختصاص نداشته باشد به این صورت ، چرا فقط همین صورت را ذکر کردید ، در بعضی موارد یک صورت را اختصاص به ذکر میدهند به دلیل اینکه در مقام توهّم حضر هست ، فرض کنید جایی هست که مثلا میگن کلاس تا ساعت 10 صبح است کسی زودتر میخواهد برود اشکال ندارد ، این چون مسلم است کسی که تا آخر وقت میماند اشکال ندارد به دلیل اینکه مسلم بوده که اشکال ندارد این را ذکر نمیکنند ، آن صورتی را که توهم حضر در آن صورت هست آن را تخصیص به ذکر میدهند این اشکالی ندراد، ولی در جایی که هردو شقّ مسأله احتمال گیر دارد فقط یک شقّش را تخصیص به ذکر بدهند ، این خودش ظهور دارد در اینکه شقّ دیگرش اشکال دارد، (فخر رازی دو تا احتمال ذکر میکند، وجه اول این هست که میگه که اگر همینجوری میگفت **فمن تعجل فی یومین فلا إثم علیه** توهم میشد که تعجّل متعیّن هست برای دفع این توهم که تعجل متعیّن نیست این **فمن تعجل فی یومین فلا إثم علیه** را آورده است ،تقریبش همین تقریبی بود که من عرض کردم چون تعجل و تأخر هر دو تاشون احتمال تعیّن دارند اینکه فقط نسبت به یکیشون ذکر کرده به شرط اینکه این کار را بکنی اگه آن یکی بود چرا آن را نگفت )و این نکته را عرض بکنم کشاف و امثال اینها برای حل مشکل آیه به آن معنا متعرض نشدند ، این یک نکته ای وجود دارد اساسا ومن تأخّر فلا إثم علیه را میگن چرا انها قائل بهمفهوم نیستند اصلا در فضای مفهوم اینها این را ذکر نکردند، در این بحثها مفهوم دارد ندارد اصلا بحثهایی که در کشاف هست هم در بیضاوی و اینها هست در فضای مفهوم نیست، با این حال اینجور جملات را دارند ، این جور جملات به این بحثی که میخواهیم بگیم اصلا مرتبط نیست ، یک بحث دیگه ای را اینجا متعرض میشوند خوب در این فضا این احتمال وجود دارد، به تعبیر آخر احتمال اینکه یک استعمالی مستند به قرینه باشد این احتمال کافی هست که ما نتوانیم از آن وضع را استفاده کنیم ، استعمال اعم از حقیقت است ، ما میگفتیم استعمالی که به ارتکاز عرفی مستند به خود لفظ هست و به قرینه نیست، این قرینه هست برای اینکه حتما وضعش چنین است ، درست است ، در اینجا این احتمال هم بدهید کافی هست برای اینکه نشود احراز وضع کرد، این قطعا همینطور است،

روایت بعدی: روایت عبید بن زراره است **قال قلت لابی عبدالله علیه السلام فمن شهد منکم الشهر فالیصمه قال ما ابینها من شهد فالیصم ومن سافر فلا یصمه** ، اینجا دو نکته در مورد این روایت گفتنی است اولا سوال سائل فمن شهد منکم الشهر فالیصمه آیا فقط به این تیکه ء آیه ناظر هست یا به کل آیه ناظر هست،خیلی وقتها از این آیه سوال کردم یعنی مجموعهء آیه که اوّلش این است ،آیه قرآن **شهر رمضان الذی أنزل فیه القرآن هدیً لالناس و بینات من الهدی و الفرقان فمن شهدئ منکم الشهر فالیصمه ومن کان مریضا او علی سفرٍ فعدّةٌ من ایّام أخر** آیه کلّش این هست یک احتمال هست که وجود دارد که سوال از خصوص فمن شهد منکم الشهر فالیصمه نباشد از کلّ آیه باشد ،اگر کلّ آیه باشد آن فمن کان مریضا أوعلی سفر ممکن است آن تعبیر این را نمیگه **ومن شهد فالیصمه و من لم یشهد فلا یصمه ومن سافر**، ممکن ناظر به آن علی سفری باشد که ذیلش هست چون یک بحثی در میان اهل تسنن هست این آیه ناظر به یک اختلافی هست ،اهل تسنن بعضیهاشون میگن در سفر روزه جایزاست ، واجب نیست، اشکالی ندارد روزه بگیرد، این روایت در مقام این هست که میگه آیه تنویع کرده ، میگه کسی که حاظر هست روزه بگیرد کسی که غائب هست روز دیگر را روزه بگیرد یعنی معناش این است که دیگه روزه نگیرد این ممکن ناظر به این تنویعی هست که آیه هست ناظر به این هست که میگه یک برای این بیان کرده یک حکم برای این بیان کرده است خیلی واضح هست ، ما أبینها ، دیگه شما برای چی برای مسافر قائل میشوید که جائز هست الان هم روزه گرفتن، أفضل هم میدانند روزه گرفتن را ، میگه این آیه ردّ آن هست، این اولا معلوم نیست که این تفسیر امام علیه السلام ناظر به آن قطعه ای باشد که سائل فقط سوال کرده، اصلا سوا ل ممکن است از کل آیه باشد فقط ابتدای آیه را ذکر کرده برای اینکه اشاره کند این آیه را برای من تفسیر کن، اگر به فرض فقط اشاره به همین یک تیکه هم باشد ، یعنی اگر فرض میکردیمم ذیلش نبود باز هم میخواستیم بگیم این دالّ بر مفهوم هست ، اینجا دالّ بر مفهوم هست به دلیل اینکه بحث سر احکام شهر رمضان است میگگه شهر رمضان الذی أنزل فیه القرآن ، شهد بنابر اینکه مفسرین هم بعضیهاشون گفتن این روایت هم استفاده میشود ، شهد یعنی کسی که مسافر نباشد ، شاهد بلد باشد و مسافر نباشد ، اینجوری معنا هم شده است از روایت هم استفاده میشود مراد از شهد مقابل سافر هست، خوب این آیه میگه آقا شهر رمضان ماه ماه خداست هرکی در این ماه سالم باشد مسافر نباشد باید روزه بگیرد ، اگر قرار باشد غیر این دوصورت هم صورت دیگه ای روزه واجب باشد مشروع باشد با توجه به اینکه درمقام بیان احکام رمضان است تفریعات بر شهر رمضان هست ، حکم شهر رمضان را میخواهد بیان کند مفهوم دارد دقیقاً ، نه به خاطر اینکه مطلقا شرط مفهوم دارد ، این میدانید شبیه چی هست؟ شبیه همانی است که در تمرینات عرض میکردم سألته عن البختج فقال إن کان حلواً یخذب الإناء وقال صاحبه قد ذهب ثلثاه وبقی ثلث فاشربه، خوب این مفهوم دارد به دلیل اینکه سوال عام است ، اینجا هم در واقع مفهوم دارد چون موضوع بحث عام است، میگه شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن ، درآن قرآن نازل شده و امثال اینها، کسی که دراین ماه مسافر باشد باید روزه بگیرد خوب اگر کس دیگری هم در این شهر باید روزه بگیرد تناسب دارد این را ذکر کند ، دارد احکام این شهر را ذکر میکند آن هم جزء احکام این شهر هست ، تخصیص به ذکر در این مقام مفهوم دارد این ربطی به مفهوم شرط ندارد در مقام تحدید است در مقام ذکر احکام شهر رمضان است این معناش این است که در غیر این روزه نیستو این ربطی به مفهوم کلّی ندارد.